

بررسی و تحلیل اعتماد‌گرایی از منظر گلدمن و پلنتینگا

سیدعلی علم‌الهدی*
اکرم عسکرزاده مزرعه**
جلال پیکانی***

چکیده

بر اساس بررسی و تحلیل دو نظریه مهم اعتماد‌گرایی فرایندی آلوین گلدمن و فضیلت‌محور آلوین پلنتینگا، می‌توان صورت‌بندی کلی‌ای از نظریه‌های اعتماد‌گرایی ارائه داد و بر این اساس وجوه تمایز این نظریه‌ها از نظریه‌های درون‌گرایی و سایر نظریه‌های برون‌گرایی را تعیین کرد. مؤلفه‌های مشترک نظریه‌های اعتماد‌گرایی فرایندی گلدمن و فضیلت‌محور پلنتینگا عبارت‌اند از: مؤدی به صدق بودن، عدم لزوم آگاهی فاعل شناسا به ماهیت باور، جایگزینی ارزشمند بودن فرایند و ابزار ادراکی باور به جای ارزشمند بودن باور، ناوزیفه‌گرا بودن، توجه به عوامل معرفتی و غیرمعرفتی بیرون از باور، توجه به ویژگی‌های فاعل شناسا و محیط شکل‌گیری باور، وسعت دامنه معرفت، اجتماع محور بودن و نتیجه‌گرا بودن. نظریه‌های اعتماد‌گرایی با این شاخص‌ها از دو دسته نظریه‌های درون‌گرایی و سایر نظریه‌های برون‌گرایی متمایز می‌شوند. درعین حال باید توجه داشت که نظریه‌های اعتماد‌گرایی با اخذ مؤلفه‌های هنجارمندی، نظام صدق‌ساز، مطابقت با واقع و باورهای پایه خطاپذیر به برخی از نظریه‌های مبنای‌گرایش پیدا می‌کنند. نظریه پلنتینگا با لحاظ مؤلفه‌هایی - همچون فضایل معرفتی، موفقیت و تکامل - مشابه نظریه‌های مبتنی بر فضیلت است و نظریه گلدمن با در نظر گرفتن ارتباط علی امر واقع با باور، به نظریه‌های طبیعت‌گرایی نزدیک می‌شود.

واژگان کلیدی: معرفت، اعتماد‌گرایی، توجیه، صدق، آلوین گلدمن، آلوین پلنتینگا.

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه پیام نور ایران (نویسنده مسئول).
alamolhoda53@gmail.com
** استادیار گروه فلسفه دانشگاه محقق اردبیلی.
akram_asgarzadeh@yahoo.com
*** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه پیام نور ایران.
jpaykani@yahoo.com

مقدمه

پلنتینگا نظریه‌های معرفت‌شناختی درون‌گرا را نقد می‌کند؛ زیرا نظریه‌های درون‌گرا دارای دو مؤلفه اساسی وظیفه (Obligation) و آگاهی - به معنای دسترس‌پذیری (Access Theory) - هستند. از نظر او، شکل‌گیری باور تحت کنترل ارادی مستقیم (Direct Voluntary Control) فاعل شناسا نیست. در این صورت نمی‌توان فاعل شناسا را موظف کرد تا در شکل‌دهی باورها، نقش مستقیم و مؤثری داشته باشد. همچنین فاعل شناسا برای داشتن باور موجه، نیازی به آگاهی عوامل مؤثر در شکل‌گیری و حصول باور ندارد (Plantinga, 1993a, pp.5-6)؛ از این رو دو پیشنهاد مطرح می‌کند: کنار گذاشتن درون‌گرایی؛ ترسیم نظریه‌ای برون‌گرایانه که در آن قوای مولد معرفت، نقش مهمی داشته باشند.

او معتقد است، از میان نظریه‌های برون‌گرایانه، نظریه اعتمادگرایی فرایندی، کمترین ایراد را دارد؛ زیرا در رسیدن به معرفت، موفق - مؤدی به صدق - است. البته از نظر او، نظریه اعتمادگرایی فرایندی گلدمن، با آنکه نظریه مؤدی به صدق است، اشکال‌هایی نیز دارد؛ به طور مثال، به نقش قوای مولد باور در تولید باور توجهی ندارد؛ از این رو پلنتینگا نظریه‌ای اعتمادگرایانه را طرح‌ریزی می‌کند که هم به تأثیر قوای مولد باور در شکل‌گیری باور پردازد و هم ایرادهای نظریه گلدمن را ندارد.

نگارندگان در این مقاله سعی می‌کنند با بررسی و تحلیل دو نظریه اعتمادگرایی گلدمن و پلنتینگا، وجوه اشتراک و افتراق آنها را بیان نمایند و به طور ضمنی به این پرسش پاسخ دهد: آیا نظریه کارکرد صحیح پلنتینگا، از معضلات معرفت‌شناختی مبراست؟

در سال‌های اخیر، درباره نظریه آلوین گلدمن و آلوین پلانتینگا به طور جداگانه، مقالات بسیار خوبی نوشته شده است. اما تاکنون نظریه پلنتینگا و گلدمن به روش تطبیقی به عنوان نظریه‌ای اعتمادگرایانه مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. حداقل فایده مقایسه تطبیقی این دو نظریه، باز نمود وجوه افتراق و اشتراک و همچنین

ضعف‌های دو نظریهٔ اعتمادگرایانه مزبور است. برای خوانندگان نیز معلوم می‌شود که نظریه‌های اعتمادگرایانه- با آنکه تحت یک عنوان قرار می‌گیرند- ساختارهای متفاوتی دارند. همین تفاوت ساختارها، تعیین می‌کند که کدام یک در حل معضل‌های معرفت‌شناختی موفق‌تر هستند.

الف) نظریهٔ اعتماد گرایی فرایندی گلدمن

نظریهٔ اعتمادگرایی (Reliabilism) آلوین گلدمن یکی از شاخص‌ترین و مهم‌ترین نظریه‌های اعتمادگرایی فرایندی است. گلدمن تقریرهای متنوعی از نظریه‌اش ارائه داده است. توجیه در نظر گلدمن، مبتنی بر مؤدی به صدق بودن می‌باشد. مؤدی به صدق بودن فرایند معرفتی در هنگام استعمال آن فرایند و با در نظر گرفتن نسبت کمی باورهای صادق حاصل‌شده از آن فرایند، به کل باورهای به دست آمده از آن فرایند تعیین می‌شود. از منظر گلدمن، تبیین صحیح و قابل قبول دربارهٔ توجیه باید یک شرط مناسب دربارهٔ فرایندها یا روش‌های تشکیل باور (Belief _ Forming Process or Methods) را دربرداشته باشد. برخی فرایندهای تشکیل باور، مشروع‌اند و برخی نامشروع. فرایندهای نامشروع، اعتمادناپذیر (Unreliable) هستند و فرایندهای مشروع، اعتمادپذیر (Reliability). بیشتر فرایندهای اعتمادپذیر، منتهی به باور صادق و معتبر می‌شوند؛ لذا معیار اعتمادپذیری باور یا شأن (Status) توجیهی باور، تابعی از اعتمادپذیری فرایند مولد باور است (Goldman, 1992, pp. 105-126).

معیار اولیه عبارت است از: گرایش یک فرایند برای تولید باورهایی که میزان صادق بودن‌شان از میزان کاذب بودن‌شان، افزون‌تر است. البته اعتمادپذیری صد در صدی فرایند مولد باور، ضرورت ندارد؛ از این‌رو فرایندهایی که گاهی باور خطا تولید می‌کنند، جزء فرایندهای معتبر محسوب می‌شوند.

گلدمن از گرایش به تولید باور صادق، دو تفسیر کمی و کیفی ارائه می‌دهد: در تقریر کیفی، اعتبار یک فرایند بر اساس توانایی‌های آن فرایند در تولید یک باور صادق مشخص می‌شود. اما در تفسیر کمی، ملاک اعتبار عبارت است از: نسبت تعداد باورهای

صادق تولیدشده از آن فرایند، به تعداد باورهای کاذب تولیدی آن فرایند؛ لذا فرایند معتبر تقسیم به دو نوع متمایز از هم می‌شود:

۱- فرایند وابسته به باور (Belief _ Dependent)؛

۲- فرایند مستقل از باور (Belief _ Independent).

ورودی فرایند وابسته به باور، از سنخ باور می‌باشد و در این سنخ فرایند، فرایند استنتاجی جزء فرایندهای اعتمادپذیر محسوب می‌شود. ورودی فرایند مستقل از باور نیز از سنخ داده‌های ادراکی است که از ارتباط علی میان فاعل شناسا و امر واقع حاصل شده است. این سنخ فرایند، الزاماً علی و اعتمادپذیر است.

این نظریه بر اساس هر دو تقریر، تاریخ‌مند است؛ زیرا اولاً، هر فرایند اعتمادپذیر، فقط در صورتی باورهای موجه تحویل می‌دهد که باورهای ورودی‌اش نیز موجه باشد. ورودی‌ها نیز محصول فرایندهای اعتمادپذیر دیگری هستند و این فرایند تا جایی ادامه می‌یابد که ورودی فرایند، محصول فرایند دیگری نباشد- مانند ورودی‌های حاصل از داده‌های حسّی-؛ ثانیاً، سابقه تاریخی فرایند ایجادکننده باور، در تعیین شأن توجیهی باور جدید نقش دارد. میزان تولید باورهای صادق توسط آن فرایند در گذشته، شأن توجیه‌کنندگی و میزان اعتبار فعلی فرایند را تعیین می‌کند. هرچه میزان باورهای صادق تولیدشده توسط فرایند در گذشته، بیشتر از باورهای کاذب تولید شده باشد، اعتبار توجیه‌کنندگی آن نیز افزایش می‌یابد؛ پس در واقع به سابقه و پیشینه و عملکرد فرایند، توجه می‌شود (Ibid, pp.105-116).

۱. نظریه علی گلدمن

سابقه نظریه اعتمادگرایی فرایندی گلدمن به نظریه علی (a Causal Theory) باز می‌گردد. اولین نظریه معرفت‌شناختی گلدمن، در قالب نظریه علی صورت‌بندی شده است. S به عنوان فاعل شناسا، تنها و تنها زمانی به P به عنوان یک گزاره، علم دارد و این گزاره برای او موجه است که بر اساس نظریه علی، واقعیت مابازاء P از طریق ارتباطی علی _ معلولی مناسب برای S حاصل شده باشد (امیری، ۱۳۸۹، ص ۱۴). در

ارتباط علی، امر واقع بر ابزار ادراکی فاعل شناسا تأثیر می‌گذارد و داده ادراکی و سپس باور برای او حاصل می‌شود. این روش هنجارمند است؛ چراکه مصادیق ارتباط علی معتبر، با علم روان‌شناسی به عنوان علمی تجربی باید تعیین شود.*

۲. مشخصه‌های نظریه معرفت‌شناختی گلدمن

در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، دو نوع فرایند وجود دارد: ۱- فرایند علی، ۲- فرایند اعتمادپذیر. ورودی فرایند علی، فقط از سنخ داده حسّی است و ورودی فرایند اعتمادپذیر از سنخ باور است که باورهای حافظه‌ای و گواهی دیگران از این نوع ورودی‌ها هستند. خروجی فرایند علی، باور ادراکی است و خروجی فرایند اعتمادپذیر، باور استنتاجی می‌باشد. فرایند علی، بنیان و پایه فرایند اعتمادپذیر می‌باشد. این دو نوع فرایند در طول هم قرار دارند؛ لذا در نظریه گلدمن، معرفت دو مرحله‌ای است: در مرحله اول، شناخت محصول فرایند علی است؛ در مرحله دوم، شناخت محصول فرایند اعتمادپذیر است (Goldman, 1992, pp.105-126)؛ به طور مثال فاعل شناسا در فرایند علی، از طریق قوای حسّی، گرمای آب را درک می‌کند این نوع از باور مبتنی بر داده ادراکی است؛ لذا باوری ادراکی می‌باشد. اما در فرایند اعتمادپذیر، فاعل شناسایی که در گذشته از طریق قوای حسّی به این باور دست یافته است که «مقبره خیام در نیشابور است»، از طریق فرایند حافظه، آن باور را بازیابی می‌کند و به خاطر می‌آورد.

* نظریه علی شناخت گلدمن، قرائت معتدل نظریه معرفت‌شناسی طبیعی شده کواپن است. کواپن پیشنهاد می‌دهد، توجیه را رها کرده به بررسی علی شواهد حسّی باورهایمان نسبت به جهان بپردازیم. معرفت‌شناسی طبیعی بر اساس مطالعات روان‌شناختی تجربی است. از نظر کواپن علاوه بر ساختار معرفتی آدمی، طبیعت و ویژگی‌های روانی فاعل شناسا، در شکل‌گیری باور دخیل هستند. گلدمن گامی فراتر نهاد و روندهای طبیعی و روان‌شناسانه‌ای برای شکل‌گیری باور صادق معرفی نمود. گلدمن در نظریه علی شناخت، دو شرط باور و صدق از تحلیل سه جزئی معرفت را پذیرفت، ولی مدعی شد که آنچه باور را صادق و موجه می‌نماید، توجیه نیست، بلکه روابط علی موجود میان باور و مابه‌ازای خارجی‌اش است. گلدمن از حیث مواجهه با هنجارمندی نیز سعی کرد مفاهیم معرفتی را در قالب صورتی دیگر حفظ کند؛ در واقع توجیه را در معنای مؤدی به صدق بودن، پذیرفت.

اگر حافظه فاعل شناسا قوی باشد، باور بازیابی شده به لحاظ قابل اعتماد بودن فرایند، صادق فرض می‌شود و ما در اینجا با باوری استنتاجی روبرو هستیم.

در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، فاعل شناسا به وضعیت باور، ماهیت باور و بینه توجیهی آن آگاهی ندارد، ولی به اعتبار و اعتمادپذیر بودن فرایند حصول باور، آگاهی و دسترسی دارد. آگاهی فاعل شناسا را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. آگاهی درجه اول: این نوع آگاهی مربوط به وضعیت، ماهیت و بینه توجیهی باور است؛

۲. آگاهی درجه دوم یا فرا باور: در این نوع آگاهی، فاعل شناسا نه به وضعیت باور، بلکه به اعتمادپذیری فرایند حصول باور آگاهی دارد. آگاهی فاعل شناسا در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، از نوع دوم است؛ بنابراین مطابق این نظریه آگاهی، فاعل شناسا کاملاً دور از دسترس نمی‌باشد. یکی از تفاوت‌های نظریه علی و نظریه اعتمادگرایی فرایندی، در مؤلفه آگاهی است. در نظریه علی، فاعل شناسا علاوه بر آنکه به وضعیت باور آگاهی ندارد، به اعتمادپذیری ارتباط علی امر واقع و باور نیز آگاهی ندارد و اعتبار ارتباط علی از سوی روان‌شناسان تأیید می‌گردد، ولی در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، با آنکه فاعل شناسا آگاهی به ماهیت باور ندارد، به اعتمادپذیری فرایند حصول باور، آگاهی درجه دوم دارد و این آگاهی درجه دوم، شرط توجیه آگاهی درجه اول فاعل شناساست. بر اساس نظریه گلدمن، به فاعل شناسا آموزش داده می‌شود که الزاماً از فرایندهای معتبر برای به دست آوردن باور صادق استفاده نماید. الزام به استفاده از فرایند، مؤدی به صدق الزام وظیفه‌شناختی معرفتی است. با آنکه گلدمن در نظر دارد تا چارچوب‌های وظیفه‌شناختی معرفتی دکارت را کنار بگذارد، ولی چارچوب وظیفه‌شناختی معرفتی دیگری پیش می‌نهد که در نظر گرفتن آن از سوی فاعل شناسا، به عنوان مؤلفه‌ای پیشینی - پیش از شکل‌گیری باور - الزامی است.

موضع نظریه علی و فرایند علی در نسبت با صدق، نظریه مطابقت است. گلدمن معتقد است، آنچه باورها را صادق می‌سازد، صادق‌کننده‌های جهان واقعی است

(صمدی، ۱۳۸۷، ص ۷۷-۷۸). باور ادراکی در فرایند علی معتبر، توصیف‌گر جهان خارجی است و صدق باورها در نسبت با واقعیت خارجی ارزیابی می‌شود. ادراک در فرایند علی از نوع ادراک حسّی است و هر ادراک حسّی‌ای خطاپذیر است؛ بنابراین باورهای بنیادین نظریه اعتمادگرایی فرایندی، باورهای امکانی و خطاپذیر هستند و مانند نظریه‌های مبنایانه حداکثری، یقینی و خطاناپذیر نیستند.

الزام به استفاده از فرایند موثق، یک پیش شرط تحمیل می‌کند. این الزام- همچون قیود وظیفه‌گرایانه- پیشینی است؛ یعنی شرط باید در مرحله پیش از شکل‌گیری باور رعایت شود. تفاوت این پیش شرط با پیش شرط‌های وظیفه‌گرایانه‌ای که نظریه‌های مبنایانه رعایت می‌کنند در این است که پیش شرط‌های وظیفه‌شناختی نظریه‌های مبنایانه به باور متعلق است، ولی پیش شرط نظریه اعتمادگرایی فرایندی به فرایند تعلق دارد. فاعل شناسا، پیش شرط را برای کسب فرایند موثق رعایت می‌کند و نه برای حصول باور صادق؛ لذا چارچوب معرفتی از باور به فرایند حصول باور منتقل شده تا قابلیت مؤدی به صدق بودن را داشته باشد.

۳. نظریه اعتمادگرایی فرایندی گلدمن

تقریر کامل نظریه اعتمادگرایی فرایندی در دو قالب مستقل از باور و وابسته به باور صورت‌بندی شده است:

الف) مطابق صورت‌بندی اعتمادگرایی فرایندی مستقل از باور، اگر باور s به p در زمان t از فرایند مستقل از باوری حاصل شود که به نحو غیرشرطی اعتمادپذیر است، آن‌گاه باور s به p در زمان t موجه می‌باشد.

ب) مطابق صورت‌بندی اعتمادگرایی وابسته به باور، اگر باور s به p در زمان t از فرایند وابسته به باوری حاصل شود که به نحو شرطی اعتمادپذیر است و اگر خود باورها- یا باوری که این فرایند بر مبنای آن عمل تولید باور s به p در t را انجام دهد- موجه باشند، آن‌گاه باور s به p در t موجه خواهد بود (Goldman, 1992, pp.105-126).

همان‌طور که مشاهده می‌شود، هر دو نوع صورت‌بندی این نظریه، برون‌گرایانه هستند؛ زیرا مؤدی به صدق بودن فرایند، وابسته به ذهن و حالت‌های درونی فاعل شناسا نمی‌باشد و این از آن‌روست که فاعل شناسا به وضعیت باور و ماهیت باور آگاهی ندارد، بلکه صرفاً به اعتمادپذیری فرایند حصول باور آگاهی درجه دوم دارد. دو نوع فرایند مستقل از باور و وابسته به باور در طول هم قرار دارند؛ یعنی در ابتدا واقعیت خارجی در ارتباط علی با گیرنده‌های حسی فاعل شناسا، باور ادراکی تولید می‌کند و سپس همین باور ادراکی وارد فرایند اعتمادپذیر مستقل یا وابسته به باور می‌شود و باور صادق دیگری تولید می‌گردد.

بر همین اساس، استنتاج در فرایند اعتمادپذیری با استنتاج مبنایگروانه تفاوت دارد. استنتاج باور در نظریه‌های مبنایگروانه، استنتاج مطابق قواعد منطقی و اصل استلزام است، درحالی‌که در فرایند اعتمادپذیر، یک باور علت موجدۀ باور دیگر است.

مشروعیت فرایند علی از سوی روان‌شناسی تأیید می‌شود و مشروعیت فرایند اعتمادپذیر از سوی اجتماع یا یک فرهنگ با توجه به معیار اعتمادپذیری تأیید می‌گردد. معیار اعتمادپذیری عبارت است از: گرایش کمی و کیفی فرایند به تولید باور صادق؛ بنابراین فرایند اعتمادپذیر باید دو ویژگی داشته باشد: ۱- توانایی و قابلیت تولید باور صادق؛ ۲- تعداد کمی باورهای صادق تولیدی‌اش بیشتر از باورهای کاذب تولیدی‌اش. هرچه قابلیت و میزان تولید باورهای صادق یک فرایند افزایش یابد، از درجه اعتمادپذیری شدیدتری برخوردار می‌شود.

همراهی مؤلفه مؤدی به صدق بودن با احتمال کمی و کیفی اعتمادپذیری فرایند، موجب شده است که این نظریه با قیود نتیجه‌گرایی و موفقیت همراه شود. در قید «نتیجه‌گرایی»، فرایندی اعتمادپذیر است که علاوه بر تولید باور صادق، تعداد باورهای صادق تولیدی آن نیز بالا باشد. در قید «موفقیت» به عنوان یک قید فضیلتی، فرایندی اعتمادپذیر است که قابلیت و توانایی تولید باور صادق را داشته باشد. بر همین اساس گلدمن، ویژگی موفقیت‌آمیز بودن فرایند را وابسته به نتایج و موفقیت آن را به نحو

تشکیکی می‌داند و میزان اعتمادپذیری فرایند را تابعی از گرایش آن فرایند به تولید باور محسوب می‌کند (Idem, 1986, p.51).

فرایند مؤدی به صدق، ابزار تولید باور صادق است؛ لذا توجیه، متعلق به باور و ارزش باور است؛ و مؤدی به صدق بودن، متعلق به فرایند و ارزش فرایند می‌باشد. مشکل نظریه اعتمادگرایی همین جاست؛ زیرا ارزش فرایند را به ارزش باور انتقال می‌دهد، درحالی‌که ارزشمندی یک باور موجب ارزشمندی ابزار نمی‌شود؛ لذا این نظریه از معضل ارزش رنج می‌برد.

۴. مؤلفه‌های فضیلت‌محورانه در نظریه فرایندی گلدمن

گلدمن در مقاله "Epistemic folkways and scientific epistemology" (شیوه‌های معرفتی عامیانه و معرفت‌شناسی علمی)، رویکردی فضیلت‌گرایانه به فرایند علمی دارد و می‌گوید:

رهیافت بنیادی، به بیان ساده عبارت است از: «تعریف مفهوم باور موجه بر مبنای مفهوم باوری که از طریق فضایل عقلانی (Intellectual Virtues) به دست می‌آید». فضایل معرفتی دو دسته‌اند: فضایل عقلانی و فضایل اخلاقی. از نظر گلدمن، فضایل عقلانی نقش مؤثری در حصول باور ادراکی به وسیله فرایند علمی دارند. هرچه فرایندهای علمی - مانند فرایند ادراک حسی - خوب‌تر و فضیلت‌مندتر عمل نمایند، باور صادق معتبرتری - از نظر کیفی - و باورهای صادق بیشتری - از نظر کمی - به بار می‌آورند. البته در این نظریه، فضیلت‌مندی در واقع ویژگی فرایند و قوای مولد باور است و نه ویژگی فاعل شناسا (Ibid).

۴-۱. توجه به گواهی دیگران در گلدمن

از نظر گلدمن، باورهای حاصل از گواهی دیگران نیز باورهای ادراکی معتبر هستند؛ زیرا اگر شخص گواه - مانند هر فاعل شناسای دیگری - باور خود را از طریق فرایند معتبر به دست آورده است و همچنین اگر پذیرنده گواه به دلایل توجیهی گواه آگاهی ندارد، ولی با وجود این به اعتبار فرایندهای متعارف جامعه گواه آگاهی دارد و گواهی گواه را نیز با توجه به آگاهی از اعتبار فرایند مورد استفاده گواه، می‌پذیرد. البته باید

توجه کرد که پذیرش گواهی دیگران از مؤلفه‌های نظریه‌های فضیلت‌گرایانه است؛ پس گواهی فاعل شناسای فضیلت‌مند، قابل اعتماد است و باور صادق می‌باشد.

۲-۴. نقش اجتماع در معرفت‌شناسی گلدمن

معرفت‌شناسی در یک تقسیم به معرفت‌شناسی اجتماعی و معرفت‌شناسی فردی تقسیم می‌شود. معرفت‌شناسی گلدمن، اجتماعی است. ایشان فرایندهای متعارف جهان معمول و مورد تأیید عامه مردم را فرایند اعتمادپذیر معرفی می‌کند (پیکانی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۳). فرایند اعتمادپذیر، فرایندی وابسته به شخص فاعل شناسا و حالت‌های درونی و فردی او نیست. در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، دیگران می‌توانند معرفت فاعل شناسا را از طریق بررسی فرایند حصول آن مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند، ولی در درون‌گرایی، حالت‌های درونی فاعل شناسا فقط در دسترس آگاهی خود اوست؛ لذا شخصی است.

۳-۴. گستردگی دامنه معرفت در گلدمن

در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، دامنه معرفت در سه موضع از دامنه نظریه‌های درون‌گرایانه گسترده‌تر است:

(۱) نظریه‌های درون‌گرایانه با لحاظ آگاهی فاعل شناسا از وضعیت باور و حالت‌های درونی خود، معرفت‌های کودکان و حیوانات را جزء دایره معرفت محسوب نمی‌کنند؛ درحالی‌که در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، باورهای کودکان و حیوانات جزء باورهای ادراکی حاصل از فرایند ادراک حسی و علی و جزء معرفت محسوب می‌شوند؛ (۲) از نظر درون‌گرایان، اگر فاعل شناسا دلیل و توجیه معرفتی باور حافظه‌ای را به یاد نداشته باشد، واجد باور صادق حاصل از باورهای حافظه‌ای نیست. اما در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، اگر فاعل شناسا دلیل توجیهی باور حافظه‌ای را به یاد نداشته باشد، همچنان دارای باور صادق حاصل از باورهای حافظه‌ای نیز می‌باشد؛ لذا دارای باور صادق موجه است و نسبت به آن باور معرفت دارد؛

(۳) از نظر درون‌گرایان، اگر فاعل شناسا به دلیل توجیهی شخص گواه درخصوص باورش آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند باور گواه را بپذیرد، ولی از نظر اعتمادگرایی فرایندی، فاعل شناسا می‌تواند گواهی دیگران را بدون علم به دلیل توجیهی آنها بپذیرد

و در این پذیرش موجه است.

مطابق عموم نظریه‌های فضیلت‌گرایانه، فضایل و رذایل اخلاقی و عقلانی فاعل شناسا در شکل‌گیری باور تأثیر دارند. گلامن نیز در آثار مؤخرش به تأثیر این مؤلفه در شکل‌گیری باور صادق اشاره کرده است. همچنین عموم نظریه‌های فضیلت‌محور، فرایندهای علی قابل اعتمادی را برای تولید باور صادق معرفی می‌کنند. گلامن نیز فرایندهای عامیانه را به عنوان فرایند قابل اعتماد برای تولید باور صادق معرفی کرده است. علاوه بر این دو عنصر، فضیلت‌گرایانی مانند پلنتینگا و لیندا زاگزیسکی معتقدند، اگر فاعل شناسایی، فضیلت‌مند باشد و از فرایند قابل اعتماد برای تولید باور صادق استفاده کند، باید باورش توسط دیگران پذیرفته شود و برای توجیه باور نیاز به آوردن شاهد و دلیل نیست. گلامن نیز مانند ایشان معتقد است، گواهی شخصی که از فرایند قابل اعتماد برای تولید باور استفاده کرده است و فضیلت‌مند است، قابل اعتماد بوده و باید از سوی همگان پذیرفته شود.

ب) نقد پلنتینگا به گلامن

از نظر پلنتینگا، در نظریه اعتمادگرایی فرایندی گلامن، هریک از فرایندهای قابل اعتماد، سنخی از باورها را تولید می‌کنند. برای پی بردن به صدق یک باور، کافی است تا قابل اعتماد بودن فرایند هم سنخ با آن باور را بررسی کنیم و اگر فرایند با احتمال بالایی از نظر کمی و کیفی قابل اعتماد بود، باور حاصل از آن صادق می‌شود؛ درحالی‌که پلنتینگا مدعی است، برای حصول یک باور خاص، چند فرایند دخالت می‌کند نه یک فرایند. بر اساس نظر گلامن، معلوم نیست که کدام یک از فرایندهای مؤثر در تولید یک باور باید بررسی شود و از قابل اعتماد بودن آن اطمینان حاصل گردد و آن را برای صدق باور کافی بدانیم (Plantinga, 1993a, pp.197-199). شایان یاد است، نظریه پلنتینگا با عنوان کارکرد صحیح نیز دچار همین مشکل است؛ زیرا او نیز برای تولید هر باور، یک قوه را مؤثر می‌داند؛ درحالی‌که ممکن است در تولید باوری خاص، چندین قوه نقش داشته باشند و معلوم نیست قابل اعتماد بودن و کارکرد صحیح کدام یک از قوای

معرفتی مؤثر، برای صدق یک باور کافی است.

از نظر پلنتینگا، برای حل مشکل یادشده در نظریه گلدمن، بهتر است از وسعت فرایندهای قابل اعتماد بکاهیم و فرایندهای قابل اعتماد را فرایندهایی معرفی کنیم که باورهای حاصل از آنها، از درجه صدق یکسانی برخوردار هستند (Ibid). البته در مقام نقد به پلنتینگا، می‌توان گفت که احتمال صدق باورهای حاصل از یک فرایند یا یک قوه می‌تواند مشکک باشد؛ لذا به سختی می‌توان باورهای با احتمال صدق یکسان از یک فرایند یا یک قوه را به دست آورد. بر همین اساس، در نظریه کارکرد صحیح نیز احتمال صدق باورهای حاصل از هریک از قوای معرفتی مشکک است (Idem, 1997, p.387).

مقصود از بیان نقدهای پلنتینگا بر نظریه گلدمن، توجه دادن به این مطلب است که پلنتینگا سعی در طرح نظریه اعتمادگرایانه‌ای دارد که معضلات نظریه‌های درون‌گرایانه و نظریه برون‌گرایانه اعتمادگرایی فرایندی را نداشته باشد.

ج) نظریه تضمین پلانتینگا

پلنتینگا در نظریه کارکرد صحیح، ضمانت (Warrant) را جایگزین توجیه می‌کند. پلنتینگا برای ضمانت داشتن، چهار شرط معرفی می‌کند (Idem, 1993b, pp.9-20). او در شرط اول، به کارکرد قوای مولد باور و نحوه عملکرد صحیح آنها می‌پردازد و به قوای مولد باور نگاه ابزارگونه دارد، به گونه‌ای که برای اصلاح عملکرد قوای مولد باور و ابزار ادراک حسی، ابزار بیرون از قوای ادراکی فاعل شناسا- مانند عینک و سمعک- را پیشنهاد می‌دهد. ارزشمندی ابزار ادراکی فاعل شناسا خیلی مهم است. از نظر او، مکانیزم کارکرد قوای معرفتی شبیه ماشین است. اطلاعات داده‌شده- اعم از حسی و غیرحسی- از بیرون به ماشین یا مکانیزم قوای معرفتی وارد می‌شوند و قوای معرفتی بر اساس برنامه‌ای که دارند، عمل می‌کنند و معرفت یا باور صادق را تولید می‌کنند. خروجی ماشین معرفت- هم‌سنخ با داده و اطلاعات ورودی است (Ibid, pp.169-181).

البته پلنتینگا با شبیه کردن ساختار کارکرد قوای معرفتی به ماشین-مانند نظریه اعتمادگرایی فرایندی-دچار معضل ارزش است. در نظریه‌های اعتمادگرایی فرایندی، ارزش فرایند به باور منتقل می‌شود و احتمال صدق آن را بالا می‌برد، ولی ارزش باور-یعنی صادق بودن آن-چیزی بر ارزش فرایند یا مکانیزم نمی‌افزاید. در این صورت می‌توان گفت، نظریه‌هایی که ساختار تولید باور را ماشینی فرض می‌کنند، دچار معضل ارزش هستند.

نکته مورد غفلت پلنتینگا، تفاوت نظریه کارکرد صحیح با اعتمادگرایی فرایندی است. در اعتمادگرایی فرایندی، می‌توان فرایند را دارای ساختار مکانیکی و ماشینی دانست، ولی مکانیزم در نظریه کارکرد صحیح، ارگانیکی است. قوای طبیعی و قوای معرفتی فاعل شناسا در طول زمان تکامل می‌یابند؛ یعنی از قوه به فعلیت می‌رسند. پلنتینگا بدون در نظر گرفتن ویژگی خوب نظریه کارکرد صحیح، با تحویل مکانیزم قوای معرفتی به ساختار ماشینی، این نظریه را دچار مشکل می‌کند.

شرط دوم نظریه پلنتینگا، وجه برون‌گرایانه این نظریه است. قوای معرفتی برای کار در کره زمین ساخته و برنامه‌ریزی شده‌اند و ممکن است در محیطی غیر از کره زمین خوب و درست کار نکنند؛ به‌طور مثال، حواس انسان ممکن است در محیط خلأ، باور مطابق با واقع تولید نکند.

در شرط سوم، به موضوع طرح و برنامه و عجزین بودن طرح و برنامه با هدف خلقت قوا پرداخته شده است. هدف از ایجاد قوای معرفتی، تولید باور صادق است (Ibid, pp.9-20). مؤلفه مؤدی به صدق بودن قوای مولد باور و ضمانت داشتن باورهای صادق تولیدشده توسط این قوا، در این شرط منظوری‌اند. مؤدی به صدق بودن، به عنوان شرط درست عمل کردن قوای معرفتی، مؤلفه‌ای پیشینی است و مربوط به پس از حصول باور نیست. توجیه به معنای داشتن بینة توسط فاعل شناسا، مربوط به پس از شکل‌گیری باور است؛ ازاین‌رو پسینی است؛ درحالی‌که مؤدی به صدق بودن که ضمانت را به همراه دارد، در مرحله پیش از شکل‌گیری باور است. قوای مولد باور به

عنوان ابزار تولید باور، به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده‌اند که باور صادق تولید کنند؛ از این رو باور صادق تولیدشده توسط قوای معرفتی، دارای ضمانت است.

پلتینگ مدعی است قوای معرفتی مانند ابزار داده - پرداخته عمل می‌کنند. در ابتدا داده‌ها و اطلاعاتی همچون «دیدن آمدنِ حسن» بر قوای معرفتی پدیدار می‌شود. سپس قوای معرفتی، باوری هم‌سنخ با داده ورودی تولید می‌کنند؛ مانند «حسن در حال آمدن است» (اکبری، ۱۳۸۶، ص ۲۳۴).

درحالی‌که مکانیزم داده - پرداخته مؤدی به صدق است و باور حاصل از آن با احتمال بالایی صادق است، ولی احتمال دارد تضمین نداشته باشد و امکان دارد باورهایی از مکانیزم داده - پرداخته تولید شود که کاذب است؛ پس نمی‌توان ادعا کرد همه باورهای حاصل از مکانیزم داده - پرداخته ضمانت‌دار و صادق هستند؛ به طور مثال، بسیار اتفاق می‌افتد که مکانیزم داده - پرداخته حسّی، باور کاذب حسّی تولید می‌کند و این اشکال زمانی بیشتر رخ می‌نماید که پلتینگ این ساختار را به مکانیزم تولید باورهای دینی تعمیم می‌دهد. اگر این ساختار را برای باورهای دینی دارای ضمانت بدانیم و باورهای حاصل از این ساختار را صادق فرض کنیم، در این صورت ممکن است باورهای دینی کاذب را دارای ضمانت و صادق فرض نماییم، فقط به این علت که از ساختار داده - پرداخته مؤدی به صدق به دست آمده‌اند.

از نظر پلتینگ شرط ضمانت داشتن باور این است که باور تولیدشده از سوی باورهایی که به این طریق تولید شده‌اند، نقض نشوند (Plantinga, 2000, pp.366-369)؛ ولی این شرط نیز ناکافی است. بسیار محتمل است که قوه خاصی در مواجهه با یک واقعیت، باورهایی تولید کند که همدیگر را نقض می‌کنند؛ مثلاً فرض کنید محمد شخصی را در فاصله‌ای دور می‌بیند. ابتدا از واقعیت پدیدار شده بر قوای حسّی، به این باور می‌رسد که آن شخص، زن است و در آنی دیگر از همان پدیدار و همان مکانیزم به این باور می‌رسد که آن شخص، مرد است. چگونه می‌توان داوری کرد که کدام یک از این دو باور صادق است؟ معیار تشخیص چیست؟ برای روشن شدن مطلب به سراغ

تجربه دینی آگوستین می‌رویم. او صدای کودکی را می‌شنید که می‌سرود، «برگیر و بخوان». او ابتدا تصور کرد، کودکی در آن نزدیکی است. سپس تصور کرد، امری معنوی از او می‌خواهد، انجیل بخواند. البته همچنان این احتمال وجود دارد که آگوستین تجربه حسی از یک واقعیت را به تجربه دینی تحویل داده باشد (پترسون، ۱۳۷۹، ص ۵۰-۵۲).

اگر دو باور از یک واقعیت و از طریق یک قوه حاصل بشود و معیار تشخیص صدق و کذب دیگری غیر از ضمانت نداشته باشیم، باید کدام یک از باورهای نقیض را انتخاب کنیم؟ هر دو باور نقیض از یک واقعیت پدیداری و از یک قوه خاص به دست آمده‌اند و دارای هر دو شروط «ضمانت» هستند. به نظر می‌رسد تنها راه، تأمل عقلانی فاعل شناسا درباره هر دو باور باشد.

پلانتینگا در شرط چهارم - شرط اعتمادگرایانه ضمانت - می‌گوید، قوای معرفتی باید دارای طراحی نیکو و شایسته‌ای باشند تا باورهای دارای ضمانت تولید کنند (Plantinga, 1993b, pp.9-20). نیکو و شایسته بودن قوا، احتمال عینی صادق بودن باور را بالا می‌برد و البته نیک و خوب بودن استعدادها معرفتی علاوه بر شرط اعتمادگرایانه، شرط فضیلت‌گرایانه این نظریه نیز می‌تواند تلقی شود. اگر قوا خوب باشند، به احتمال زیاد باور صادق تولید می‌کنند و اگر قوای معرفتی شایسته باشند، دارای فضیلت هستند. معرفت‌شناسی مبتنی بر فضیلت (Virtue Epistemology) به جای پرداختن به خصوصیات و ویژگی‌های باور، بر خصلت‌ها و ویژگی‌های استعدادی قوای معرفتی فاعل شناسا تأکید می‌کند. نیک و شایسته عمل کردن قوا، جزء ویژگی‌های فضیلتی و استعدادی قوای معرفتی فاعل شناسا می‌باشد.

د) ارگانیکی و تکاملی بودن معرفت در پلانتینگا

قوا بر اساس نظریه کارکرد صحیح، تجربی، پدیداری و طبیعت‌گرایانه‌اند؛ زیرا شکل‌گیری باور فرایندی، ارگانیکی است و نه مکانیکی. همچنین استعدادها طبیعی قوا، نقش مهمی در تولید باور صادق داشته و باور از تأثیر امر واقع بر قوای طبیعی حاصل می‌شود.

اگر بخواهیم در نظریه پلنتینگا، وقوع تغییر در قوای معرفتی را نشان دهیم، باید سخن از تکامل قوای معرفتی به میان آوریم. نظریه کارکرد صحیح با قبول تکامل قوا همراه است. قوا به عنوان یک ارگانیزم در طول زمان تغییر می‌کنند (Ibid, pp.22-24). تغییر در ارگانیزم قوای معرفتی، می‌تواند نشان دهنده حرکت تکاملی قوا به سوی هدف معین و تکمیل شدن آنها باشد. تغییر و تکامل در دو روند معرفتی امکان وقوع دارد: (۱) تکامل در ناحیه استعداد و قوای معرفتی؛ (۲) تکامل اخلاقی و شخصیتی فاعل شناسا. در تکامل قوا، فاعل شناسا نقشی ندارد و تغییر از ناحیه سازنده قوا طرح‌ریزی شده است.

برای ضمانت داشتن یک باور، لازم نیست همه قوای ادراکی فاعل شناسا، کارکرد صحیح داشته باشد (Ibid, p.7). از سویی، در تولید یک باور، چند قوه دخالت دارد. اگر یکی از قوای دخیل، قابل اعتماد باشد و سایر قوا دچار نقص باشند، در این صورت آیا باور را می‌توان تضمین شده دانست؟ بر اساس نظر پلنتینگا، مشخص نیست که کارکرد کدام یک از قوای دخیل در تولید باور، برای ضمانت داشتن لازم و کافی هستند. نظریه اعتمادگرایی فرایندی، شرایط بهتری دارد؛ زیرا نظریه اعتمادگرایی فرایندی، چند فرایند قابل اعتماد عام را نام می‌برد و مشخص می‌کند از هر یک از این فرایندها چه نوع باوری به دست می‌آید، ولی بر اساس نظریه پلنتینگا، با توجه به نوع و ماهیت باورها، منبع مولد آنها مشخص نشده است.

از نظر پلنتینگا، قوای معرفتی به طور طبیعی در ما وجود دارد (Ibid, pp.3-5). برای داشتن قوای معرفتی با کارکرد خوب، نیازی به آموختن قواعد معرفتی نیست، ولی فرایندهای معرفت‌شناختی بر خلاف قوای معرفتی به گونه‌ای هستند که با آموختن و تکرار به صورت ملکه و مهارت (Competence) در می‌آیند (عظیمی دخت شورکی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۵). در تأیید نظر پلنتینگا باید گفت، در نظریه‌های اعتمادگرایانه - همچون نظریه اعتمادگرایی فرایندی گلدمن و نظریه اعتمادگرایی فضیلت‌محور زاگزبسکی - مهارت و ملکه نقش مهم و ویژه‌ای در وصول به باور صادق دارند. فاعل شناسا

می‌تواند فرایند و بستر تولید باور را دارای فضیلت نماید و آن فضیلت را با تمرین و آگاهانه به ملکه و مهارت تبدیل کند. ولی در نظریه پلنتینگا، فاعل شناسا نمی‌تواند قوای معرفتی و ساختار و مکانیزم تولید باور را دستکاری کند و عملکرد آنها را بهبود بخشد و مهارت تولید باور صادق را به دست آورد؛ زیرا مهارت و ملکه مبتنی بر تمرین است و تمرین مستلزم آگاهی فاعل شناساست؛ درحالی‌که پلنتینگا دسترسی و آگاهی داشتن فاعل شناسا از کارکرد قوا را ضروری نمی‌داند (عسکرزاده، ۱۳۹۷، ص ۹۱-۹۸).

پلنتینگا در تبیین مفهوم کارکرد صحیح و برنامه خوب، کارکرد صحیح را متفاوت از کارکرد طبیعی می‌داند. ممکن است قوای معرفتی فاعل شناسایی، همچون قوای معرفتی سایر فاعل‌های شناسا، طبیعی عمل نکند، ولی کارکرد صحیح داشته باشد (Plantinga, 1993b, pp.3-5).

پلنتینگا دایره ادعایش را کمی وسعت می‌بخشد تا جهش ژنتیکی را نیز در برگیرد. اگر کسی بر اثر جهش ژنتیکی به وضعیتی دست یابد- که به طور مثال امواج مغناطیسی اشیاء را ادراک کند- همچنان قوای معرفتی‌اش دارای کارکردی صحیح هستند؛ زیرا قوای معرفتی‌اش دارای برنامه حداکثری تازه‌ای شده است، ولی ساختار و مکانیزم قوای معرفتی‌اش همچنان صحیح و خوب کار می‌کنند؛ در نتیجه باورهای حاصل از قوه معرفتی جهش یافته‌اش به احتمال زیاد صادق خواهند بود (Ibid, pp.29-31).

باید توجه داشت که پلنتینگا، احتمال صدق باورهای حاصل از قوای معرفتی با کارکرد صحیح را بسیار زیاد می‌داند، به طوری‌که به معرفت یقینی نزدیک می‌شود. از سوی دیگر، ساختار قوای معرفتی باورها را به ساختار باورهای دینی حاصل از حسّ خداشناسی، سرایت می‌دهد. حال فرض کنید، شخصی ادعا کند واجد قوای جهش یافته ژنتیکی است به گونه‌ای که خدا را می‌بیند یا بر اثر جهش ژنتیکی حسّ خداشناسی، به علوم غیبی دسترسی دارد. در این صورت چگونه می‌توان با محتوای نظریه کارکرد صحیح، اثبات کرد که ادعای این شخص کذب است؟

بر اساس تحقق چهار شرط- صحت عمل قوای معرفتی، صحت کار، محیط مناسب

و هدف و برنامه- باور دارای تضمین عبارت است از: باور B برای شخص S، تنها و تنها در صورتی که هرکدام از قوای معرفتی شخص S که متولی تولید باور B هستند، در محیط معرفتی‌ای که برای آن محیط طرح ریزی شده‌اند، دارای کارکرد صحیحی می‌باشند و طراحی آن قوا نیز باید به هدف تولید باور صادق باشد و این طراحی، طراحی صحیح و نیکویی می‌باشد، به طوری که احتمال صدق باورهای تولیدشده به وسیله این قوا در حد بالایی باشد (Idem, 1997, p.387).

مطابق صورت‌بندی یادشده، درجه اعتمادپذیری و ضمانت باور، امری تشکیکی می‌شود. با توجه به میزان تمایل فاعل شناسا به پذیرش باور با درجه اعتمادپذیری بالا، مشخص می‌شود که طراحی و برنامه‌ریزی خوب برای قوا، احتمال صدق باور را بالا می‌برد و با بالا رفتن احتمال صدق باور، فاعل شناسا تمایل بیشتری به پذیرش آن پیدا می‌کند و طرح و برنامه خوب قوا و مؤدی به صدق بودن قوای معرفتی، می‌تواند احتمال آماری و عینی صدق باور را بالا ببرد. از آنجا که احتمال آماری و عینی بر معیار اعتمادپذیری باور- تمایل فاعل شناسا به پذیرش باور- تأثیر دارد، معیار اعتمادپذیری باور در این نظریه، کمی و کیفی می‌شود.

پلانتینگا درباره پذیرش گواهی دیگران می‌گوید، میلی در ما تعبیه شده که باورهای دیگران را صادق می‌انگاریم. گواهی دیگران و باورهای حافظه‌ای، همچون باورهای محصول قوای مولد باور، بی‌نیاز از توجیه است و ضمانت نیز دارد (عظیمی‌دخت شورکی، ۱۳۸۵، صص ۲۹۷، ۲۶۷، ۲۸۵). همان‌طور که امر واقع بر قوای مولد باور تأثیر می‌گذارد، باورهای حاصل از گواهی دیگران و باورهای حافظه‌ای نیز بر قوای مولد باور تأثیر می‌گذارند و موجب تولید باور صادق برای فاعل شناسا می‌شوند؛ از این رو مانند سایر باورها، پدیداری هستند.

ه) فردگرایی و جایگاه خدا در ضمانت باورها در پلانتینگا

ارتباط میان امر واقع و باورهای ادراکی، ارتباط علی است. اگر امر واقع با قضایا، ارتباط علی نداشته باشد، صدق باورها و قضایا مشخص نمی‌شود. علت موجد باورهای دینی

خداست (Plantinga, 1993b, pp.110-121). نظریه صدق هماهنگ با تفسیر علی میان امر واقع و باور، نظریه مطابقت است.

آگاهی، متعلق فاعل شناسا نیست، بلکه سازنده قوای مولد باور، موجودی آگاه و ذی شعور است که می تواند برای قوا برنامه های عاجل و حداکثری تعیین کند و ویژگی تکامل و کارکرد شایسته را به قوا عطا نماید. پلنتینگا سازنده قوا را خدا معرفی می کند و معتقد است، نظریه اش بدون خدا باوری معنا ندارد (Ibid, pp.45-47). همچنین پلنتینگا معیار تاریخ مندی نظریه گلدمن را معیاری طبیعت گرایانه معرفی می کند و نیاز به پیشینه تولید باور صادق درباره کارکرد صحیح قوا را رد می کند (عظیمی دخت شورکی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۲-۲۴۴). دو شرط اخیر ضمانت- مؤدی به صدق بودن و طرح و برنامه خوب- ویژگی های نتیجه گرایی و مؤدی به صدق- موفقیت- را برای این نظریه به همراه دارد: شرط نخست، نتیجه گرا بودن نظریه را تأکید می کند؛ و شرط دوم، موجب موفقیت فاعل شناسا برای حصول باور صادق می شود.

نظریه کارکرد صحیح، فرد محور است و ضمانت و توجیه باور را به شخص فاعل شناسا وابسته می کند. نحوه کارکرد قوای مولد باور فاعل شناسا، تعیین کننده ضمانت داشتن یا نداشتن باور هستند، حتی درجه اعتماد پذیری باور، به تمایل فاعل شناسا به پذیرش باور وابسته است.

(و) نقش فضایل در نظریه پلنتینگا

در نظریه کارکرد صحیح، قوا و توانایی های فاعل شناسا، طبیعی، ذاتی، فطری و استعدادی هستند که توسط خالق قوا از همان بدو تولد در انسان قرار داده شده است (Plantinga, 1993b, pp.9-20). اگر قوای معرفتی کارکرد صحیحی داشته باشند و در تولید باور صادق موفق باشند، فضیلت مند محسوب می شوند. فضایل عقلانی در بدو تولد، قوه هستند و سپس به فعلیت می رسند. برنامه به فعلیت رسیدن قوای بالقوه، توسط خالق قوا طراحی شده است (Idem, 2000, pp.178-179). ولی بستر و زمینه رشد قوا نیز نقش مؤثری در فعلیت یافتن قوا دارند؛ به طور مثال، عوامل اخلاقی و

شخصیتی- مانند جنون، جاه‌طلبی، حرص، ترس، خشم، غرور و اندوه- مانع کارکرد صحیح قوا هستند. معرفت طبیعی به خدا با گناه سست می‌شود؛ گناه مانع کارکرد صحیح حسّ خداشناسی (Divinitatis) است؛ گناه موجب کاهش و خاموشی حسّ خداشناسی می‌شود (Idem, 2000, pp.143-153; Idem, 1999, p.288).

با آنکه نظریه پلنتینگا جزء نظریه‌های فضیلت‌محوری است- که علاوه بر تأثیر قوا و استعدادها به نقش خصایل فاعل شناسا می‌پردازد- ولی ایراد مهمی در ترسیم فرایند فضیلتی به آن وارد است. نظریه‌های فضیلت‌محور، برای تبیین نقش خصایل و اوصاف شخصیتی فاعل شناسا، دو فرایند ایجابی و سلبی را معرفی می‌کنند؛ درحالی‌که پلنتینگا از پیش نهادن فرایند ایجابی برای کسب فضایل اخلاقی غفلت کرده است و فقط فرایند سلبی و رذایل اخلاقی مانع حصول باور را مورد توجه قرار داده است. البته از ناحیه فضایل عقلانی، دچار این غفلت نیست؛ زیرا در فرایند ایجابی توضیح می‌دهد که خالق قوا با طرح و برنامه خوب، رشد قوا و استعدادها را پیش می‌برد و اگر فاعل شناسا واجد رذایل اخلاقی باشد، در فرایند سلبی مانع رشد قوا خواهد بود؛ لذا در خصایل فاعل شناسا از فرایند ایجابی غفلت می‌شود و برای کسب فضایل اخلاقی و تبدیل فضایل به ملکه و مهارت، فرایندی را معرفی نمی‌کند.

ز) نقش وظیفه و اراده در نظریه پلنتینگا

پلنتینگا وظیفه و اراده در معنای درون‌گرایانه را برای تولید و شکل‌دهی باورهای صادق، لازم و کافی نمی‌داند؛ زیرا ما کنترل و دخالت مستقیمی در تولید و شکل‌گیری باورهایمان نداریم. حتی اگر باور صادق موجه را بر اساس شواهد و ادله بپذیریم، نمی‌توان ادعا کرد که واجد معرفت هستیم؛ زیرا بر اساس ایرادهای گنیه، باور صادق موجه، ضرورتاً معرفت نیست (Idem, 1993a, p.22).

وظیفه فاعل شناسا، موجه‌سازی باورها نیست (پلنتینگا، ۱۳۸۱، ص ۶۶). اگر فاعل شناسا وظیفه ندارد که به طور ارادی، باورهای دارای قرینه را بپذیرد و باورهای فاقد قرینه را به تعلیق در آورد، پس باورهای فاعل شناسا چگونه مورد داوری هنجاری قرار

می‌گیرند؟ داوری هنجاری دربارهٔ باورهای هر فرد، با رجوع به ساختار معرفتی همان فرد انجام می‌شود (همو، ۱۳۸۲، ص ۱۸۱). در پرتو نظریهٔ ضمانت، ساختار معرفتی هر فرد عبارت است از: مکانیزم کارکرد صحیح قوای معرفتی همان فرد؛ لذا با آنکه کارکرد خوب و صحیح مکانیزم قوای معرفتی در اختیار و کنترل مستقیم فاعل شناسا نیست، ولی زمینهٔ رشد و فضیلت‌مندی قوا در اختیار و کنترل فاعل شناسا بوده و فاعل شناسا با کسب فضایل اخلاقی و از بین بردن رذایل اخلاقی بستر و زمینهٔ رشد و تکامل و بالتبع کارکرد صحیح قوای معرفتی را مهیا می‌کند.

فاعل شناسا می‌تواند به طور ارادی، بستر تولید باور صادق و بستر فعلیت یافتن قوای معرفتی را آماده نماید تا مکانیزم کارکرد صحیح با احتمال بالایی مؤدی به باور صادق باشد. از آنجا که این اعمال به طور مستقیم در تولید و پذیرش باور نقش ندارند، می‌توان گفت که تولید باور تحت کنترل ارادی غیرمستقیم فاعل شناساست. نکته دیگری که حائز اهمیت است، تفاوت نظریهٔ پلتنینگا با گلامن است. از منظر گلامن، فاعل شناسا کنترل ارادی مستقیمی در انتخاب فرایند قابل اعتماد مولد باور دارد، ولی از منظر پلتنینگا، انتخاب مکانیزم بر عهده و در اختیار فاعل شناسا نیست. قوای معرفتی و ساختار عملکرد آنها به صورت فطری در ما نهاده شده است. حتی کارکرد خوب قوا، امری موهبتی است. حداکثر کاری که فاعل شناسا می‌تواند در مورد فضیلت‌مندی انجام دهد دو امر است: اصلاح کژکاری‌های قوای معرفتی، به وسیلهٔ ابزارها؛ مناسب کردن بستر تکامل و فعلیت یافتن قوا. فاعل شناسا برای این مناسب‌نمایی، باید رذایل اخلاقی در خود را از بین ببرد. ولی اعمال چه نقشی در تولید باور دارند؟ آنها فقط علل پیش‌زمینه‌ای هستند و موجب فعلیت یافتن قوای فطری می‌شوند؛ در نتیجه فاعل شناسا به طور غیرمستقیم می‌تواند در تولید باور صادق نقش داشته باشد و وظیفه‌ای - به جز اندک وظیفهٔ پیشینی - در برابر کارکرد خوب قوا ندارد.

ح) نقش آگاهی در نظریه پلتنینگا

از منظر پلتنینگا، یکی از مؤلفه‌های اساسی درون‌گروی عبارت است از: آگاهی فاعل

شناسا به عوامل و زمینه‌های فراهم کننده ضمانت معرفتی. در این دیدگاه ضروری است که فاعل شناسا به عوامل زمینه‌ساز توجیه یا ضمانت باور آگاهی داشته باشد و اگر به عوامل زمینه‌ساز، توجیه یا دلایل موجه بودن باور آگاهی نداشته باشد، باورش فاقد ضمانت خواهد بود (Plantinga, 1988, pp.1-5).

بر اساس نظریه کارکرد صحیح، لازم نیست فاعل شناسا به عوامل زمینه‌ساز یا دلایل توجیه و ضمانت باور آگاهی داشته باشد، بلکه فقط لازم است باور مذکور حاصل از عملکرد مکانیزم یا فرایند قابل اعتماد باشد (Idem, 1993b, pp.5-6). در باورهای دینی نیز وضعیت همین‌گونه است؛ لازم نیست فاعل، آگاهی داشته باشد که باور دینی‌اش حاصل از حسّ خداشناسی است، خالق این حسّ خداست و مکانیزم و ساختار عملکرد این حسّ قابل اعتماد است، بلکه کافی است که این باور ناشی از حسّ مذکور باشد (اکبری، ۱۳۸۶، ص ۲۳۵).

این دیدگاه ناشی از طبیعی و موهبتی دانستن قوا و مکانیزم عملکرد آنهاست. ولی آیا بر اساس نظریه کارکرد صحیح، همه شروط قابل اعتماد بودن قوای معرفتی، طبیعی است؟ در این نظریه، فضایل اخلاقی یا وضعیت‌های ارزشمند اخلاقی از عوامل زمینه‌ساز فعلیت یافتن قوا هستند. قوای فعلیت یافته برای تولید باور، قابل اعتماد هستند و نه قوای فطری، طبیعی و بالقوه؛ به عبارت دیگر، فاعل شناسا آگاهانه می‌تواند فضایل اخلاقی را کسب کند و رذایل اخلاقی را از بین ببرد تا واجد ساختار و عملکرد قابل اعتماد گردد.

ط) وجوه اشتراک نظریه علی گلدمن و نظریه ضمانت پلانینگا

مطابق نظریه اعتمادگرایی فرایندی، مؤلفه مؤدی به صدق بودن، همراه با تبیینی پیشینی جایگزین مؤلفه توجیه با تبیین پسینی شده است. در نظریه کارکرد صحیح، مؤلفه ضمانت نیز با تبیینی پیشینی جایگزین مؤلفه توجیه شده است و شرط مؤدی به صدق بودن، یکی از شروط ضمانت قرار گرفته است؛ از این رو هر دو نظریه، برون‌گرایانه هستند و می‌توانند با نظریه‌های طبیعت‌گرایانه و پدیداری جمع شوند.

همچنین داده ادراکی در هر دو نظریه، از ارتباط علی میان فاعل شناسا و امر واقع حاصل شده است. در نظریه گلدمن و پلتنینگا، فضایل عقلانی فاعل شناسا یا همان ویژگی های وجودشناختی فاعل شناسا، علت موجدۀ داده ادراکی مطابق با واقع هستند و ساحت وجودشناختی فاعل شناسا بر ساحت معرفت شناختی اش تأثیرگذار است. به علاوه در نظریه پلتنینگا، فضایل اخلاقی موجود در فاعل شناسا، بستر و زمینه مناسب شکل گیری باور صادق را فراهم می کند؛ بنابراین ویژگی های وظیفه شناختی فاعل شناسا نیز بر ساحت معرفت شناختی اش اثرگذار است.

هر دو نظریه اعتمادگرایی، مبتنی بر نظریه مطابقت صدق هستند. نظریه های اعتمادگرایانه لزوماً در پی تعیین ملاک صدق نیستند و همچنین داده ادراکی در این نظریه، حاصل ارتباط علی فاعل شناسا با امر واقع است و هر دو نظریه، حصول باور صادق را مبتنی بر داده ادراکی نموده اند؛ از این رو مبتنی بر نظریه مطابقت صدق می باشند. از سوی دیگر، در دو نظریه اعتمادگرایی فرایندی و کارکرد صحیح، معیار اعتمادپذیری باور، هم کمی است و هم کیفی. در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، اعتمادپذیری باور تابع گرایش کمی و کیفی فرایند به تولید باور صادق می باشد. در نظریه کارکرد صحیح نیز معیار اعتمادپذیری باور، وابسته به احتمال آماری و عینی مؤدی به صدق بودن قوای مولد باور و تابع تمایل فاعل شناسا به پذیرش باور صادق است.

وجه اشتراک چهارم نیز آن است که درجه اعتمادپذیری هر دو نظریه اعتمادگرایی تشکیکی است. در نظریه گلدمن، درجه اعتمادپذیری باور، وابسته به گرایش فرایند به تولید باور صادق است و در نظریه کارکرد صحیح، درجۀ اعتمادپذیری باور تابع طراحی و برنامه ریزی قواست.

در هر دو نظریه، ارزشمندی به باور تعلق نمی گیرد، بلکه به فرایند یا قوای مولد باور تعلق دارد؛ از این رو ابزارگونه و دچار معضل ارزش هستند. البته این اشکال در نظریه پلتنینگا با ارگانیک دانستن مکانیزم تولید باور، حل می شود.

همچنین دامنه معرفت در هر دو نظریه از نظریه‌های درون‌گرایانه وسعت بیشتری دارد و شامل باورهای صادق کودکان، باورهای حافظه‌ای و گواهی دیگران می‌شود؛ زیرا امر واقع را اعم از باورهای حسی و غیرحسی می‌گیرد و ارتباط امر واقع با باور، ارتباط علی می‌شود.

نهایتاً هر دو نظریه، به دلیل توجه به نتیجه فرایند اعتمادپذیر، در تولید باور صادق، نتیجه‌گرا محسوب می‌شوند. البته قید موفقیت، ویژگی فضیلت‌گرایانه این نظریه‌هاست.

ی) وجوه افتراق نظریه علی گلدمن و نظریه ضمانت پلانتینگا

مکانیزم اعتمادپذیر باور در نظریه گلدمن دو مرحله‌ای تحلیل شده است. در اعتمادگرایی فرایندی، مکانیزم اول، فرایند علی است و مکانیزم دوم، فرایند اعتمادپذیر. فرایند علی، بنیان فرایند اعتمادپذیر می‌باشد. باورهای ادراکی، محصول مکانیزم اول است و باورهای استنتاجی، محصول مکانیزم دوم. ولی مکانیزم قوای مولد باور در نظریه کارکرد صحیح، تک مرحله‌ای است و همه باورها از سنخ باورهای ادراکی‌اند.

پلانتینگا فقط روش حصول داده ادراکی را تبیین می‌کند، ولی گلدمن علاوه بر داده ادراکی، به نحوه تولید باور صادق نیز می‌پردازد. نظریه گلدمن، فرایند استنتاجی را مانند نظریه‌های مبنایگرایانه، جزء فرایندهای معتبر تولید باور صادق می‌آورد. داده ادراکی در نظریه گلدمن، داده حسی است، ولی در نظریه پلانتینگا، علاوه بر داده حسی، داده‌های ادراکی دینی را نیز شامل می‌شود. البته با این تفاوت که پلانتینگا برای داده‌های ادراکی دینی، حس خدانشناسی را به سایر قوای ادراکی اضافه می‌کند.

همچنین در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، آگاهی فاعل شناسا به ماهیت باور تعلق نمی‌گیرد. فاعل شناسا، واجد آگاهی درجه دوم و فراباور به اعتمادپذیری فرایند تشکیل باور است، ولی در نظریه کارکرد صحیح، فاعل شناسا علاوه بر عدم آگاهی به ماهیت و ویژگی باور، به اعتمادپذیری مکانیزم تولید باور نیز آگاهی ندارد. ولی نظریه پلانتینگا، مستلزم پذیرش آگاهی به وضعیت ارزشمند اخلاقی و تأمل عقلانی است.

وجه افتراق چهارم آن است که هر دو نظریه اعتمادگرایانه یادشده، قائل به الزام‌های

معرفت‌شناختی و دکارتی در مرحله پذیرش باور نمی‌باشند، ولی گلدمن در مرحله شکل‌گیری باور (Belief _ Forming) چارچوب‌های هنجاری‌ای را پیش نهاده است که فاعل شناسا ملزم به رعایت آنهاست. برخی لوازم از سوی علوم تجربی تعیین می‌گردند و برخی دیگر از الزام‌ها در نظریه گلدمن از بررسی روال‌های متعارف عامیانه در جهان‌های معمول مشخص می‌گردد. در نظریه کارکرد صحیح نیز چارچوب‌های هنجاری‌ای معرفی شده که معرفت‌شناختی نیستند و در حیطه آگاهی و اراده فاعل شناسا نمی‌باشند. چهار شرط ضمانت، الزام‌هایی هستند که قوای مولد باور باید واجد آنها باشند؛ از این رو فاعل شناسا به طور آگاهانه و ارادی، این الزام‌ها را رعایت نمی‌کند. این الزام‌ها، ویژگی‌هایی هستند که سازنده قوای مولد باور در قوای معرفتی فاعل شناسا نهاده است؛ بنابراین هنجارمندی‌ای طبیعت‌گرایانه - و نه وظیفه‌گروانه - تعیین شده است؛ از این رو می‌توان مدعی شد، نظریه کارکرد صحیح جزء نظریه‌های وظیفه‌گروانه قرار دارد.

از سوی دیگر، اگرچه نظریه‌های گلدمن و پلنتینگا با نظریه‌های مبتنی بر فضیلت قابل جمع هستند، نظریه گلدمن با فضایل عقلانی جمع می‌شود و نظریه پلنتینگا با هر دو دسته فضایل عقلانی و اخلاقی قابل جمع است. پلنتینگا از تأثیر فضایل معرفتی بر روند شکل‌گیری باور تقریری تکامل‌گرایانه ارائه داده است؛ درحالی‌که فضایل عقلانی در نظریه گلدمن، امری استعدادی و طبیعی بوده و اکتسابی نمی‌باشد و فاعل شناسا نقشی در کارکرد فضیلت‌مندانه آنها ندارد. ولی در نظریه پلنتینگا فضایل اخلاقی، اکتسابی هستند و فاعل شناسا در ایجاد فضایل اخلاقی در خود، نقش مؤثری دارد.

فرایند در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، اجتماع محور است؛ زیرا فرایند اعتمادپذیر، فرایندی است که در جهان‌های معمول، فرایند متعارف و مورد مشارکت عامه است، ولی نظریه کارکرد صحیح، فرد محور است؛ زیرا توجیه باور به شخص فاعل شناسا، ویژگی‌های قوای مولد باور و تمایلش به پذیرش باور وابسته است.

نتیجه گیری

نظریه اعتمادگرایی کارکرد صحیح قوا با ساختار ارگانیکی نسبت به نظریه اعتمادگرایی فرایندی در حل معضل ارزش صدق موفق‌تر است، ولی ایرادهای اساسی دیگری دارد که با حذف دو مؤلفه آگاهی و وظیفه، هم در معنای درون‌گرایانه و هم در انحصار دیگر، در آن رخ می‌نماید. البته این اشکالات بر نظریه اعتمادگرایی فرایندی گلدمن وارد نیست؛ زیرا با انکار دو مؤلفه آگاهی و وظیفه در معنای درون‌گرایانه، این دو مؤلفه را در معنای دیگری- مانند آگاهی درجه دوم و کنترل ارادی غیرمستقیم باور- در ساختار معرفت به کار می‌گیرد. پلنتینگا با آنکه مدعی حذف کامل نقش دو مؤلفه آگاهی و وظیفه در ساختار معرفت است، ولی ناگزیر از پذیرش تأثیر آگاهی و وظیفه در انحصار دیگر، بر باور می‌باشد.

نظریه پلنتینگا با حذف هر نوع آگاهی فاعل شناسا از ساختار معرفت، در حل معضل ناقض‌ها ناکارآمد است. پلنتینگا مدعی است، اگر باوری با کارکرد صحیح قوا به دست آمد، مادامی که نقیض آن به دست نیامده، اعتبار دارد و صادق است. ایراد اینجا رخ می‌نماید: فاعل شناسا با چه معیاری تشخیص می‌دهد که باور ناقض حاصل کارکرد صحیح قوه مولد باور است؟ آنچه پلنتینگا به عنوان شروط ضمانت می‌آورد، در حل این مشکل ناتوان است؛ زیرا در نظریه ضمانت، فاعل شناسا، آگاهانه نمی‌تواند در مورد عملکرد صحیح قوایش داوری کند. شروط ضمانت در مورد ناقض‌ها کارایی ندارد؛ زیرا مدعا این است که قوه مولد باور با در نظر گرفتن شروط ضمانت و فرض عملکرد صحیح، دو باور متناقض تولید کرده است. کدام‌یک از دو باور متناقض صادق و قابل اعتماد است؟

مکانیزم داده _ پرداخته مورد نظر پلنتینگا، در تولید باورهای غیردینی کارآمد است؛ زیرا باور صادق با احتمال زیاد تولید می‌کند، ولی پلنتینگا با تسری دادن این مکانیزم به تولید باورهای دینی موجب می‌شود که باورهای دینی حاصل از تجربه دینی و کارکرد حس الوهی، یقینی نباشند و احتمال کذب آنها برود.

پلتنینگا به طور خاص، نقش وظیفه‌گرویی‌ای که به درون‌گرایی منتهی می‌شود را رد می‌کند. ولی به احتمال زیاد باید انحای دیگر تأثیر اراده و وظیفه بر باور را بپذیرد. در نظریه کارکرد صحیح، علاوه بر خلق قوا، کنترل عملکرد قوا نیز تحت اراده خداوند است و فاعل شناسا در آن نقشی ندارد. در این صورت، معرفت از دسترس فاعل شناسا خارج می‌شود. اگر انسان در خلق، برنامه‌ریزی و کنترل عملکرد قوا نقشی نداشته باشد، وظیفه‌ای هم در برابر آنها ندارد؛ بنابراین فاعل شناسا در عملکرد قوای شناختاری، هیچ الزام و تکلیف معرفتی‌ای ندارد. اما آیا عملکرد قوا هنجارمند و قاعده‌مند است؟ بله، هنجارمند است. بر اساس نظر پلتنینگا، با آنکه خلق و کنترل قوا بر عهده خداوند است، ولی تصحیح کژکاری قوا با ابزار بیرونی - مثل سمعک و عینک - بر عهده فاعل شناساست و در این صورت فاعل شناسا موظف است، کژکاری کارکرد قوا را تصحیح نماید؛ بنابراین فاعل شناسا، کنترل ارادی غیرمستقیم بر عملکرد قوا دارد. در موضع دومی که مستلزم کنترل ارادی غیرمستقیم فاعل شناساست، رفع رذایل اخلاقی توسط فاعل شناسا برای فعلیت یافتن حس الوهی و کسب باورهای دینی است.

پلتنینگا نقش داوری درباره صدق باور را به جای قوه عقل، بر عهده قوه عاطفه می‌گذارد. از نظر او، از آنجایی که باور حاصل کارکرد صحیح است، ما تمایل داریم آن را بپذیریم، پس آن صادق است. این‌گونه نتیجه‌گیری، خارج کردن باور از داوری عقلانی و مبتنی کردن آن بر عاطفه است. نظریه پلتنینگا مبتنی بر شانس و اقبال است. فاعل شناسا باید شانس بیاورد که قوایش خوب کار کنند؛ شانس بیاورد که قوا در تولید باور صادق، موفق باشند؛ و شانس بیاورد که به پذیرش آن میل داشته باشد.

پلتنینگا در حل مشکل مشکک بودن باورها در نظریه اعتمادگرایی فرایندی، ناموفق است؛ زیرا باورهای حاصل از کارکرد صحیح نیز مشکک هستند. نظریه پلتنینگا نسبت به سایر نظریه‌های اعتمادگرایانه فضیلت‌محور، دو ضعف اساسی دارد:

۱- عدم معرفی فرایند ایجابی برای فعلیت یافتن قوا، خصوصاً قوه حس الوهی؛

۲- نپرداختن به ملکه شدن عملکرد صحیح در قوای معرفتی.

منابع و مأخذ

۱. اکبری، رضا؛ ایمان‌گرایی: نظریات کرکگور، ویتگنشتاین و پلانتینگا؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۲. پترسون، مایکل، ویلیام هاسکر، بروس رایشنباخ، دیوید بازینجر؛ عقل و اعتقاد دینی؛ ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
۳. پلانتینگا، آلین؛ عقل و ایمان؛ ترجمه بهناز صفری؛ قم: اشراق، ۱۳۸۱.
۴. ———؛ «دین و معرفت‌شناسی»؛ ترجمه علی حقی؛ اندیشه حوزه، ش ۴۱-۴۲، ۱۳۸۲، صص ۳۰-۳۹.
۵. صمدی، هادی؛ «نگاهی گذرا به نکات برجسته معرفت‌شناسی آلین گلدمن»؛ مجله ذهن، ش ۳۳، زمستان ۱۳۸۷، صص ۷۳-۸۴.
۶. عسکرزاده مزرعه، اکرم و سیدعلی علم‌الهدی؛ «بررسی انتقادی جایگاه آگاهی در معرفت‌شناسی پلانتینگا (با تأکید بر نقش خدا)»؛ اندیشه دینی شیراز، ۶۶، بهار ۱۳۹۷، صص ۸۵-۱۰۰.
۷. عظیمی دخت شورکی، حسین؛ معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه پلانتینگا؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.
8. Plantinga, Alvin; **Warrant: The Current Debate**; New York: Oxford University Press, 1993a.
9. ———; **Warrant And Proper Function**; New York: Oxford University Press, 1993b.
10. ———; **Warranted Christian Belief**; New York: Oxford University Press, 2000.
11. ———; “Reformed Epistemology”; in **Acompanion To Philosophy Of Religion**, ed. P.I. Quinn & C. Taliaferro; London: A John Wiley & Sons, 1997, pp.674-680.
12. ———; “Warranted Belief In God”; in **Philosophy Of Religion: The big Question**, ed. Elenore Stump & Michael

J.murray; Oxford: Black Well, 1999.

13. ———; "Positive Epistemic Status and Proper Function"; in

Philosophical perspectives, vol.2, 1988, pp.1-50.

14. Goldman, Alvin; "A causal Theory of Knowing"; in **Liaisons: Philosophy Meets The Cognitive and Social Sciences**; Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology, 1992, pp.69-84

15. ———; **Epistemology And Cognition**; Cambridge: Harvard University Press, 1986.

16. ———; "What Is Justified Belief"; in **Liaison: Philisophy Meets The Cognitive and Social Science**; Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology, 1992, pp.105-126.

17. ———; "Epistemic Folkways And Scientific Epistemology"; in **Liaisons: Philosophy Meets The Cognitive and Social Science**; Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology, 1992, pp.155-177.

18. Sosa Ernest; "Reflective Knowledge in the best circles"; in **Apt Belief And Reflective Knowledge**; Vol.2, New York: Oxford University Press, 2009, pp.178-210.